**بنام دوست**

لله المثل الاعلى گل معنوى در رضوان الهى بقدوم ربیع معانى مشهود ولکن بلبلان صورى محروم مانده‌اند گل گوید اى بلبلان منم محبوب شما و بکمال لون و نفحهء عطریه و لطافت و طراوت منیعه ظاهر شده‌ام با یار بیامیزید و از دوست مگریزید بلبلان مجاز گویند ما از اهل‌یثربیم وبگل حجاز‌انس داشته و تو از‌اهل حقیقتى و در بستان عراق کشف نقاب نموده‌اى گل گفت معلوم شد که در کل احیان از جمال رحمن محروم بوده‌اید و هیچ وقت مرا‌نشناخته‌اید بلکه جدار و روافد و دیار را شناخته‌اید چه اگر مرا میشناختید حال از یار خود نمى گریختید اى بلبلان من نه خود از یثربم و نه از بطحا و نه از عراق و نه از شام و لکن گاهى بتفرج و سیر در دیار سایرم گاهى در مصر و وقتى در بیت اللحم و جلیل و گاهى در حجاز و گاهى در عراق و فارس و حال در ادرنه کشف نقاب نموده‌ام شما بحب من معروفید و لکن از من غافل معلوم شد که زاغید و رسم بلبل آموخته‌اید در ارض وهم و تقلید سایرید و از روضه مبارکه توحید محروم مثل شما مثل آن جغد است که وقتى بلبلی را گفت که زاغ از تو بهتر میخواند بلبل گفت اى جغد چرا از‌انصاف گذشتى و از‌حق چشم برداشته آخر هر دعوى را برهانى لازم است و هر قولی را دلیلی حال من حاضر و زاغ حاضر بخواند تا بخوانم گفت این کلمه مقبول نیست بلکه مردود است چه که من وقتى از رضوانى نغمه خوشى استماع نمودم بعد از صاحب نغمه پرسیدم مذکور نمودند که این صوت زاغ بود و علاوه بر آن مشاهده شد که زاغى از آن بستان بیرون آمد یقین نمودم که قائل صادقست بلبل بیچاره گفت اى جغد آن صوت زاغ نبود صوت من بود و حال بهمان صوت که شنیدى بلکه احسن و ابدع از آن تغنى مینمایم گفت مرا باین کلمات رجوعى نیست و این سخنها مقبول نه چه که من همچه شنیده‌ام از آباء و امثال خود و حال آن زاغ حاضر و سند هم در دست دارد اگر تو بودى چگونه اسم او شهرت نموده بلبل گفت اى بى انصاف مرا صیاد کین در کمین بود و سیف ظلم از عقب لذا باسم زاغ شهرت یافت من از غایت ظهور مستور ماندم و از کمال تغنى بساکت مشهور و لکن صاحبان آذان نغمه رحمن را از نعیب زاغان تمیز دهند حال تو باصل صوت و لحن ناظر شو لیظهر لک الحق و شما اى بلبلان صورت مثل آن جغد بنظر میائید که ذره‌اى وهم را بصدهزار یقین تبدیل ننمائید و حرفى از آنچه شنیده بعالم شهود و مکاشفه مبادله نکنید بشنوید نصح یار را و بنظر اغیار بر منظر نگار ناظر مباشید مرا بمن بشناسید نه بمقر و دیار در این گفتگو بودند که ناگاه از حدیقه مبارکه کان الله بلبلی نورانى بطراز رحمانى و نغمه ربانى وارد و بطواف گل مشغول شد گفت اى بلبلان اگر چه بصورت بلبلید و لکن چندى با زاغان مؤانس گشته‌اید و سیرتشان در شما ظاهر و مشهود مقرتان این رضوان نه برپرید و بروید این گل روحانى مطاف بلبلان آشیان رحمانیست پس اى بلبلان انسانى جهد نمائید که دوست را بشناسید و دست تعدى خزان را از این گل رضوان رحمن قطع نمائید یعنى اى دوستان حق کمر خدمت محکم بر بندید و اهل آفاق را از مکر و نفاق اهل شقاق حفظ نمائید و اگر بخضوع و خشوع و سایر سجایاى حق بین عباد ظاهر شوید ذیل تقدیس از مفتریات ابلیس و مظاهرش طاهر ماند و آلوده نشود و کذب مفترین بر عالمیان ظاهر و هویدا گردد و اگر نعوذ بالله عمل غیر مرضیه از شما مشاهده شود جمیع بمقر قدس راجع است و همان اعمال مثبت مفتریات مشرکین خواهد شد و هذا لحق یقین و الحمد لله محبوب العالمین